

بهار عربی



Samir Amin

برگردان ناهید جعفرپور

بخش یکم

سال 2011 با آتش خشم و یک موج از طغیان های خشونت آمیز ملت های عربی آغاز گشت. آیا این بهار عربی برای دومین بار " بیداری جهان عرب" را به تصویر در خواهد آورد یا این قیام ها بمانند "بیداری اول" که من در باره آن در کتابم بنام " بیداری جنوب" توضیح داده ام با شکست روبرو خواهند شد؟

در اولین فرضیه پیشرفت های جهان عرب لزوماً به جنبش برای از سر گذراندن سرمایه داری/ امپریالیسم در سطوح جهانی کشیده می شود. اما شکست، جهان عرب را در وضعیت کنونی اش در پیرامونی تحت ستم محصور نموده است و این اجازه را نخواهد داد تا بعنوان بازیگری فعال در وقایع جهان نقش بازی کند.

این خطرناک است که در باره مجموعه " جهان عرب" بطور کلی صحبت کنیم و به تنوع مسائلی که کارا کتر هر کدام از این کشورها را در بر می گیرد توجه ننمائیم. از این روی من تلاش می کنم در نسخه های خودم روی مصر تمرکز کنم. زیرا که این کشور نقش مهمی در تحولات کلی منطقه بازی می کند.

مصر اولین کشوری بود که در حاشیه کاپتالیسم جهانی تلاش نمود خودش را بعنوان یک کشور در حال توسعه رشد دهد. کاملاً روشن قبل از ژاپن و چین از همان ابتدای قرن 19 برای این امر برنامه ریزی کرد و به این منظور محمد علی یک پروژه نوسازی برای مصر و همچنین همسایگان بلافاصله اش در شرق عربی را آغاز نمود. این تلاش بزرگ دوسوم قرن 19 را طی نمود و در ابتدا در سال 1870 در دومین نیمه حکومت اسماعیل آهسته آهسته به پایان رسید.

برای تجزیه تحلیل این شکست نباید به خشونت و تجاوز خارجی قدرت بزرگ آزمانی یعنی بریتانیای کبیر مرکز سرمایه داری صنعتی بی توجه ای نمود. سه بار انگلیس با سرسختی این هدف را دنبال نمود تا از ظهور یک مصر مدرن جلوگیری کند:

در سال 1840 و حدود سال 1870 از طریق کسب کنترل مالی مصری که تحت حکومت نایب السلطنه عثمانی قرار داشت و در سال 1882 از طریق اشغال نظامی. بدون شک خواست مصر برای مدرنیزه شدن محدودیت های خود را به همراه داشت. محدودیت هائی که آن عصر را تعریف می کند (که مشخصه آن دوره است). بر خلاف دومین پروژه مصر (1919-1967) که بعداً در باره آن صحبت خواهم نمود.

بدون شک آن پروژه تناقضات اجتماعی خود را به همراه داشت که بخشا کمک به شکست این پروژه نمود. اما بدون تجاوز امپریالیسم مطمئناً می شد بر این تناقضات غلبه نمود. همانطور که مثال ژاپن نشان داد. مصر نوظهور شکست خورده به مدت 40 سال (1880-1920) تحت اشغال قرار گرفت و ساختارش از نو زیور و گشت تا بدان وسیله به مدل انباشت کاپیتالیستی/امپریالیستی کمک کند.

عقب رفت اجباری تنها به سیستم تولیدی کشور ضربه نزد بلکه همچنین ساختارهای سیاسی و اجتماعی را هم مورد حمله قرار داد و کمک کرد تا عقب رفت های سیستماتیک ایدئولوژیکی و فرهنگی بشدت انجام پذیرد تا این کشور را در وضعیت وابستگی اش نگاه دارد. مصر یا بهتر بگویم مردم مصر، برگزیدگانش و در کل ملت مصر این وضعیت را هیچگاه نپذیرفت. این عقب رفت سرسختانه دلیلی است برای دومین موج خیزش ها که در فاصله نیم قرن اتفاق افتاد (1919-1967). من در واقع این پریود را بعنوان لحظه ای مداوم از مهمترین مبارزات و پیشرفت ها می بینم. در اینجا سه هدف وجود داشت: دموکراسی، استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی. این سه هدف - حتی اگر محدود و برخا نا روشن فرموله می شوند - اما از هم دیگر جدا نشدنی اند. این اهداف در هم پیوسته ناشی از اثرات ادغام مصر مدرن در سیستم جهانی سرمایه داری امپریالیستی آنزمانی است.

این فصل که با تبلور ناصر (1955 - 1967) آغاز گشت چیز بیشتری از آخرین فصل که در آن یک سری طولانی از مبارزات برای پیشرفت و ترقی انجام پذیرفت و در واقع آغاز انقلاب 1920/1919 بود، نمی باشد. اولین لحظه ای که در این نیم قرن طولانی مبارزات برابری خواهانه مصر روی آن تاکید می شود تاسیس حزب وفد در سال 1919 است. با خواست نوسازی سیاسی مصر و یک شکل دموکراسی بورژوازی در قانون اساسی و بدست آوردن استقلال مجدد. این مفهوم از دموکراسی راه را برای یک پیشرفت سکولاریستی ممکن می ساخت - حتی اگر در معنای رادیکال از واژه لائیسیتیه نباشد - پرچم آنها که در آن هلال و صلیب با هم متصلند، پرچمی است که در تظاهرات ژانویه و فوریه 2011 دوباره دیده شد و نماد این تفکر است.

انتخابات " عادی" برای قبطی ها این امکان را به وجود می آورد که نه تنها از سوی یک اکثریت مسلمان انتخاب شوند بلکه مهمتر اینکه بسیاری از مقام های دولتی را بدون مشکل اشغال نمایند.

تمامی تلاش های قدرت بریتانیایی با پشتیبانی های فعالانه بلوک ارتجاعی متشکل از سلطنت طلبان، زمینداران بزرگ و دهقانان ثروتمند این هدف را دنبال می کرد تا پیشرفت های دموکراتیک مصر را خنثی سازد. این اتفاقی نیست که سفارت انگلیس و قصر پادشاه برای تعدیل خطر مبارزات دانشجویان و مبارزات استقلال طلبانه بطور فعالانه از تاسیس " اخوان المسلمین" در سال 1927 پشتیبانی نمودند. از کسانی که بر پایه تفکر اسلامی و ایده های خود سلفی (سنتی) و وهابیت بر اساس نوشته ها و ایده های رشید رضا که به قوی ترین شکل ارتجاعی (ضد دموکراتیک و ضد اجتماعی) بود و در واقع شکلی از " اسلام سیاسی" جدید است، عمل می کردند. فتح اتیوپی توسط موسولینی و تهدید به جنگ جهانی دوم لندن را مجبور نمود با نیروهای دموکراتیک سازش کند. سازشی که اجازه می داد تا به خواسته های 1936 حزب وفد توجه شود و در این رابطه همان سال پیمان انگلیس/مصر امضا شد.

جنگ جهانی دوم اجبارا یک حالت سکوت را برقرار نمود. اما از 21 فوریه 1946 مبارزات از نو آغاز گشت و بلوک دانشجویان/کارگران ایجاد گشت. کمونیست ها و جنبش کارگری در رادیکالیزه شدن این بلوک بسیار موثر بودند. در اینجا مجددا نیروهائی که لندن از آنها پشتیبانی می کرد با خشونت عکس العمل نشان دادند و برای این امر اخوان المسلمین را که از دومین دیکتاتور صدقی پاشا دفاع می کردند، تجهیز نمودند. با این وجود نتوانستند جنبش را به سکوت بکشانند. حزب وفد موفق شد بر قدرت بازگردد. اعلام برنامه ریزی برای پیمان 1936 و عملیات چریکی در کانال سوئز اشغالی از طریق به آتش کشیدن قاهره در سال 1951 با شکست روبرو شد. آکسیون که اخوان المسلمین در آن دست داشت.

اولین کودتای افسران آزاد در سال 1952 و از همه مهمتر دومین کودتا که باعث گرفتن قدرت توسط ناصر در سال 1954 بود باعث شد تا پریود مبارزات بی وقفه پایان یابد. ناصر یسم به تفسیر من بیداری مصر را توسط یک گفتمان ایدئولوژیک جایگزین نمود و به حذف تمامی تاریخ بین سال های 1919 تا 1952 پرداخت و بدین ترتیب آغاز " انقلاب مصر" ماه جولای 1952 شد. در آن زمان بسیاری از کمونیست ها این گفتمان را محکوم نمودند و کودتای 1952 و 1954 را برنامه ریزی شده برای از بین بردن رادیکالیسم جنبش دموکراتیک تفسیر نمودند. آنها در این رابطه درست می گفتند زیرا که ناصر یسم خود را بعنوان پروژه ضد امپریالیسم در ابتدا بعد از کنفرانس باندونگ در اپریل 1955 ظاهر نمود.

ناصر یسم موفق شد تا آنجا که می تواند یک موضع بین المللی روشن ضد امپریالیستی (الهام گرفته از جنبش پان عربی و پان آفریقائی) بگیرد و رفم های اجتماعی مترقی (اما نه سوسیالیستی) را مطرح سازد. البته همه چیز در بالا اتفاق افتاد و نه تنها دموکراسی رعایت نشد بلکه از مردم این اجازه گرفته شد که خود را سازماندهی کنند. در واقع همه زندگی سیاسی جامعه لغو شد. خلا ایجاد شده دعوتی بود از اسلام سیاسی تا این خلا را پر کند.

در نتیجه این پروژه، پتانسیل های مترقی خویش را در یک زمان کوتاه از دست داد (در فاصله 10 سال از 1955 تا 1965). این مسئله به امپریالیسم آمریکا این فرصت را داد تا جنبش را از بین ببرد به این صورت که ابزار نظامی خویش را در منطقه تجهیز نماید: و آنهم کس دیگری نبود جز اسرائیل. شکست 1967 در واقع پایان نیم قرن پیشرفت و ترقی را مشخص می سازد. این عقب گرد از سوی خود ناصر به اجرا درآمد. کسی که راه امتیاز دادن به راست را انتخاب کرده بود. (انفتاح " بازگشائی" در این مورد بازگشائی بسوی جهانی سازی سرمایه داری). بجای رادیکال کردن مثلا مبارزات دانشجویی که جنبشش تا حدود 1970 در خط مقدم قرار داشت. (درست قبل و بعد از مرگ ناصر). جانشین ناصر یعنی سادات نوسان به راست را تقویت کرد و اخوان المسلمین را در سیستم استبدادی جدیدش ادغام نمود. مبارک در همان مسیر حرکت نمود و از آن به بعد عقب گرد ها به راست نیم قرن دیگر ادامه یافت. (1967 تا 2011)

مصر که خواسته های لیبرالیزه شدن جهانی سازی و استراتژی های ایالات متحده را پذیرفته بود دیگر بعنوان یک فعال منطقه و فعال بین المللی عمل نمی کرد. در منطقه مهمترین متحدین آمریکا عربستان سعودی و اسرائیل می باشند. از این روی اسرائیل می تواند سیاست استعماری خود را در مناطق اشغالی فلسطین هم چنان ادامه دهد و در این راه موافقت مصر و کشورهای خلیج را با خود دارد. مصر ناصر یک سیستم اقتصادی و اجتماعی سؤال برانگیز اما منسجم را ایجاد کرده بود. ناصر برای صنعتی شدن مصر حرکت می کرد تا بدینوسیله از زیر استعمار تخصصی بین المللی که صادرات پنبه این کشور را محدود نموده بود بیرون آید. این سیستم تضمینی برای طبقه متوسط در حال رشد و توزیع مناسب درآمد بدون این که طبقه تحتانی را فقیر تر کند بود. سادات و مبارک سیستم تولیدی مصر را به هم ریختند و بجایش سیستمی کاملا خودسرانه که تنها منافع شرکت ها و واسطه ها و سرمایه داری انحصاری امپریالیستی را تامین می کرد جایگزین نمودند. اینکه از سی سال پیش ظاهرا بانک جهانی از نرخ بالای رشد مصر تقدیر می کند، گویای واقعیت نیست. رشد مصر بسیار آسیب پذیر است. این رشد همچنین با صعود غیر قابل تصوری از نابرابری و بیکاری بخصوص در میان اکثریت جوانان همراه است. این وضعیت به حالتی انفجاری بود و بالاخره منفجر هم شد.

ثبات ظاهری رژیم مصر که واشنگتن آنقدر به آن افتخار می کرد بر بستر یک دستگاه عظیم و گسترده پلیس برقرار بود(1200000 پرسنل پلیس در مقابل تنها 500000 پرسنل ارتش) که از قدرتش روزانه بطوری تبهکارانه سوء استفاده می کرد. قدرت های امپریالیستی این چنین عمل می کردند که گویا می خواهند رژیم مصر را در مقابل آلترناتیو های اسلامیت ها محافظت کنند. اما آنها دروغ می گفتند. در واقعیت رژیم های مصر اسلام سیاسی و ارتجاعی را کاملا در دستگاه قدرتی خویش ادغام نموده بودند (مدل و هابیون خلیج) که در آن رهبریت دستگاه حقوقی و آموزشی و مهمترین رسانه ها را مانند تلویزیون در اختیار آنها قرار داده بودند. مساجد در اختیار سلفی ها قرار داشت و به آنها این اجازه داده شده بود که این چنین تظاهر کنند که گویا آنها اپوزیسیون هستند. ریا و تزویر در اظهارات دولت آمریکا (در این باره او باما هیچ تفاوتی با بوش ندارد) آنها را حق بجانب نشان می داد. حمایت واقعی از اسلام سیاسی توانائی جامعه را برای درگیر شدن و روبرو شدن با جهان مدرن از بین برده بود. (این خود دلیل اساسی شکست فاجعه بار سیستم آموزشی و تحقیقات است). این در حالی است که محکومیت گاه به گاه " سوء استفاده گری آنها" (مانند قتل قبضی) با نام " جنگ بر علیه ترور" کمک کرد تا حمله نظامی واشنگتن مشروع گردد.

رژیم مصر تا زمانی قابل تحمل و با ثبات بنظر می رسید که سوپاپ اطمینان مهاجرت جمعی مهاجرین فقیر و اقشار متوسط به کشورهای نفت خیز عمل می کرد. بهره برداری از این سیستم بعد از اینکه مهاجرین آسیائی جای مهاجرین عربی را گرفتند منجر به ظهور مجدد مقاومت شد. اعتصاب کارگری سال 2007 که قوی ترین اعتصاب در قاره آفریقا در فاصله 50 سال گذشته بود، مبارزه و مقاومت دهقانان خرد که از طریق سرمایه داری زراعی همه چیز خود را از دست داده بودند، تشکیل مجامع اعتراضی دمکراتیک در میان اقشار متوسط (جنبش کفایه و جنبش 6 آوریل) اعلام یک انفجار اجتناب ناپذیر بود که با وجود اینکه ناظرین بین المللی را غافلگیر نمود اما انتظارش در مصر می رفت. از این روی ما در یک فاز جدید از یک موج مبارزات استقلال طلبانه قرار داریم که باید مسیر و شانس های پیشرفتش را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

پایان بخش یک